

## ویژگیهای باورهای شیعی - 2 - تقیه

پدیدآورده (ها) : سبحانی، جعفر  
فلسفه و کلام :: درس‌هایی از مکتب اسلام :: مرداد 1390 - شماره 603  
از 7 تا 16  
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/937601>

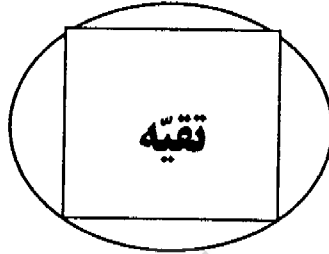
دانلود شده توسط : رسول جعفریان  
تاریخ دانلود : 01/04/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات، مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)



تقیّه یکی از ویژگی‌های آموزه شیعه است که ریشه قرآنی دارد. یکی از معارف بلند قرآن برای حفظ نیرو و آمادگی دفاعی مسلمانان، اصل تقیه است. در این مقاله به دلایل قرآنی آن و فرق آن با نفاق پرداخته شده است و هدف، تقیه از کافر است و اما تقیه مسلمان از مسلمان دیگر در شرایط مشابه، در شماره آینده مطرح خواهد شد.

«تقیّه» از مفاهیم قرآنی است که در آیاتی به آن اشاره شده است و معنای آن این است که در تنگناها یعنی جایی که جان و عِرض و مال مؤمن به خطر می‌افتد، از این راه استفاده کند و در حقیقت تقیه، سلاح انسان ضعیف و ناتوان در برابر انسان ستمگر و بی‌رحم است که به خاطر اختلاف در عقیده می‌خواهد او را آزار دهد یا مالش را بگیرد و یا به ناموس او تجاوز کند یا او را به قتل برساند. در این هنگام، مؤمن ناتوان، به حکم خرد و آیات قرآنی، در زبان، اظهار موافقت می‌کند تا از شر دشمن نجات یابد. و این یک اصل محکم و استوار است که هم در شرایع پیشین رسمی بوده و هم در شریعت اسلامی مشروعیت دارد. هرچند برخی افراد ناآگاه از معارف قرآنی، تقیه را یکی از نقاط ضعف عقیده شیعه می‌شمارند.

اصولاً تقیّه، یک حکم فرعی مانند دیگر احکام فرعیه است و نباید آن را در ردیف عقاید آورد. یک مسأله فقهی است و آن این که آیا در تنگناها برای رهایی از شرّ ظالم می‌توانیم اظهار موافقت کرده و خود را همگون نشان بدهیم یا نه؟ مسلماً از نظر خرد و آیات قرآنی برای حفظ اهمّ، ترکِ مهم اشکالی ندارد.

اصولاً تقیّه، یک حکم فرعی مانند دیگر احکام فرعیه است و نباید آن را در ردیف عقاید آورد. یک مسأله فقهی است و آن این که آیا در تنگناها برای رهایی از شرّ ظالم می‌توانیم اظهار موافقت کرده و خود را همگون نشان بدهیم یا نه؟ مسلماً از نظر خرد و آیات قرآنی برای حفظ اهمّ، ترکِ مهم اشکالی ندارد.

واژه تقیّه نشان‌گر حقیقت آن است زیرا این واژه از «وقایه» به معنای «سپر» گرفته شده است. توگویی انسان ناتوان و ضعیف با اظهار موافقت، لفظاً و عملاً آن را سپر قرار می‌دهد تا از ضربات سهمگین دشمن در امان باشد؛ همان‌گونه که در میدان نبرد، سپر؛ انسانِ مجاهد را از شر دشمن حفظ می‌کند.

#### تفاوت تقیّه با نفاق

چنان که گفته شد، تقیّه سپری است در مقابل شرّ انسانی که با عقیده مؤمن و یا رفتار او جنگ و جدال دارد و با این بیان، تفاوت تقیّه با نفاق روشن می‌شود. تقیّه این است که مؤمن عقیده درست خود را پنهان نماید و تظاهر به کفر و شرک کند و یا عملی را مطابق نظر مخالف دین بیاورد. اما نفاق، درست بر عکس است. منافق، کافری است

که کفر را پنهان ساخته و به ایمان تظاهر می‌کند. در این صورت چگونه می‌توانیم تقیّه را از شاخه‌های نفاق بشماریم؟ و به عبارت روشن‌تر: تقیّه پنهان کردن ایمان به حق و تظاهر به کفر و باطل است در حالی که نفاق، پنهان کردن کفر و باطل و تظاهر به حق و ایمان است و لذا قرآن، آن‌گاه که سخن منافقان را بیان می‌کند چنین می‌گوید:

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»<sup>(۱)</sup>.

هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند می‌گویند: ما شهادت می‌دهیم که یقیناً تو رسول خدایی. خداوند می‌داند که تو رسول او هستی ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغ‌گو هستند (یعنی به گفته خود ایمان ندارند).

طبق این آیه، منافقان تظاهر به ایمان و اسلام و رسالت پیامبر کرده‌اند؛ در حالی که در باطن به آن معتقد نبودند و لذا در قرآن، در آخر آیه بر دروغ‌گو بودن منافقان گواهی می‌دهد. اگر حد نفاق و تعریف منافق همان است که در همین آیه خلاصه شده، با تقیّه که ماهیت آن تظاهر به کفر و باطل در مقابل کافران و گنهکاران است، ضد یکدیگر می‌باشند.

هرگاه - بر فرض محال - تقیّه از شاخه‌های نفاق بود و تقیّه‌کنندگان منافق بودند، هرگز خدا به آن امر نمی‌کرد<sup>(۲)</sup>؛ زیرا تقیّه در صورتی که از شاخه‌های نفاق و کار زشت باشد، محال است خدا به کار زشت فرمان دهد؛ چنان که می‌فرماید:

«...قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>(۳)</sup>.

... بگو خداوند هرگز به کار زشت فرمان نمی‌دهد آیا آن‌چه را که نمی‌دانید، به خدا نسبت

می‌دهید؟

### هدف از تقیّه

مسئلاً هر نوع تظاهر، بر خلاف آن‌چه در درون انسان است، بی‌انگیزه نخواهد بود. افتخار مؤمن آن است که به خدا معتقد بوده و رفتار خود را بر طبق دستور خدا تنظیم

۲. ادله قرآنی تقیه بعداً خواهد آمد.

۱. منافقون: ۱.

۳. اعراف: ۲۸.

می‌کند. حال اگر گاهی برخلاف این روش رفتار کرد، طبعاً انگیزه‌ای دارد و آن، همان حفظ جان و عرض و مال در مقابل خطر هاست که ممکن است از طرف مخالف متوجه او شود.

تقیّه این است که مؤمن عقیده درست خود را پنهان نماید و تظاهر به کفر و شرک کند و یا عملی را مطابق نظر مخالف دین بیاورد. اما نفاق، درست بر عکس است. منافق، کافری است که کفر را پنهان ساخته و به ایمان تظاهر می‌کند.

فرد مؤمن در محیطی به تقیه روی می‌آورد که در آن محیط، آزادی‌ها زیر پا گذاشته شده و جز رأی و عقیده مخالف به هیچ چیز اجازه ظهور و بروز نمی‌دهند. در این صورت مؤمن ناتوان به خاطر حفظ

ایمان و جان و مال خویشتن در مقابل حکومت‌های جائر و ظالم، جز تقیه راه دیگری ندارد.

چیزی که باید به آن توجه داشت این است که رفتار و اخلاق و زندگی افرادی که گاهی دچار تقیه می‌شوند، ربطی به زندگی جمعیت‌های سرّی و زیرزمینی - که هدفشان تخریب و تهدید است - ندارد. افرادی که گاهی تقیه می‌کنند با کسی کاری نداشته و هرگز برنامه‌ای برای تخریب و تهدید ندارند؛ فقط از ترس قدرت مخالف، مهر سکوت بر لب می‌زنند و رفتار خود را با قدرت زورگو تطبیق می‌دهند. قیاس انسان مستضعف که به خاطر حفظ و صیانت خود راه تقیه را در پیش می‌گیرد، با جمعیت‌های خطرناک سرّی و زیرزمینی که پیوسته در فکر جمع‌آوری سلاح و در جستجوی فرصت برای رسیدن به قدرت هستند نادرست است؛ زیرا جمعیت‌های سرّی از مکتب «هدف وسیله را توجیه می‌کند» بهره می‌گیرند و به هر نوع شرارت دست می‌زنند تا به هدف برسند در حالی که فرد تقیه‌کننده تنها در صدد حفظ جان و مال و عقیده درست خود است.

پیش از فروپاشی شوروی، میلیون‌ها مسلمان در جمهوری‌های مسلمان‌نشین

وجود داشتند که حکومت فاشیستی و دیکتاتورمآبانه مارکسیست‌ها تمام مساجد و مدارس آن‌ها را مصادره کرده و کتاب‌خانه‌ها را آتش زده بود و علما و مسلمانان غیور را به قتل رسانده و از هر نوع تظاهر به مراسم دینی و اقامه نماز جلوگیری می‌کرد. در این شرایط، میلیون‌ها مسلمان راه تقیه را در پیش گرفتند و به ظاهر هماهنگی نشان دادند ولی در باطن عقیده و ایمان خود را حفظ کرده و در درون خانه به عبادت خدا می‌پرداختند. آن‌گاه که اتحاد شوروی فرو پاشید و بند و زنجیرها از دست و پای مستضعفان باز شد، آنان دور هم گرد آمدند و به بازسازی مساجد و تعلیم شریعت پرداختند. و اگر در آن دوران خفقان، تقیه را پیش نمی‌گرفتند و پیوسته تظاهر به ایمان می‌کردند، فردی از آنان باقی نمی‌ماند و این درخشندگی و شکوفایی مجدد و بازگشت به مساجد نصیب آنان نمی‌شد.

تا این‌جا ما با مفهوم تقیه و تفاوت آن با نفاق و اهداف و اغراض آن آشنا شدیم. اکنون وقت آن رسیده است که دلایل تقیه را علاوه بر حکم خرد، از آیات قرآنی و احادیث نبوی و راهنمایی‌های امامان معصوم بررسی کنیم:

### دلایل تقیه در قرآن مجید

همان‌طور که یادآور شدیم، تقیه به معنای صحیح یعنی تقدیم اهم بر مهم، و حفظ جان و مال از راه هماهنگی ظاهری با ستمگر، یکی از معارف قرآن و سنت رسول خداست. اینک آیاتی که براین اصل گواهی می‌دهند:

۱. «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»<sup>(۱)</sup>

کسانی که بعد از ایمان، کافر شوند، -به جز آن‌ها که تحت فشار واقع شده‌اند، در حالی

که قلبشان آرام و باایمان است -، و سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، خشم خدا متوجه آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان است».

آغاز آیه از افرادی گزارش می‌دهد که پس از ایمان راه کفر را پیش گرفته‌اند و در ذیل آیه، خشم الهی را به آنان وعده می‌دهد و این که عذابی بزرگ در انتظارشان است ولی در اثناء آیه گروهی را استثنا می‌کند و می‌گوید: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (مگر آنان که زیر فشار قرار گرفته‌اند در حالی که قلب آنان ملامت از ایمان است). البته این استثنا، استثنای متصل نیست، بلکه منقطع است زیرا این گروه کفر نمی‌ورزند، بلکه سخن کفر را بر زبان جاری می‌کنند در حالی که قلبی ملامت از ایمان دارند و مسلماً استثنا مربوط به افرادی است که روی فشار، تظاهر به کفر می‌کنند تا از فشار بربهند.

شان نزول آیه نیز این حقیقت را روشن می‌سازد؛ زیرا در مکه گروهی از مشرکان سه نفر را دستگیر کردند: عمار، پدر او یاسر و مادرش سُمیّه. یاسر و سُمیّه حاضر نشدند حتی تظاهر به کفر کنند و لذا کشته شدند؛ اما عمار به خواسته آنان پاسخ گفت و او را رها کردند. خبر نرمش عمار در میان یاران رسول خدا پخش شد و آن را نوعی نقطه ضعف برای او شمردند. وقتی خبر به رسول خدا ﷺ رسید فرمود: چنین نیست. وجود عمار از سر تا قدم ملامت از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته شده است. در این هنگام عمار به حضور پیامبر رسید در حالی که اشک می‌ریخت. رسول خدا اشک‌های او را پاک کرد. در این حال آیه یاد شده فرود آمد و پیامبر فرمود: «إِنَّ عَادِیَالِكَ فَعَدُّ لَهْمَ بِمَا قُلْتُمْ»: اگر بار دیگر گرفتار شدی همین راه و روش را ادامه بده.

زمخشری و طبرسی می‌گویند گرفتاری و عمل به تقیه، دامن دیگران را نیز گرفته بود مانند صهب رومی، بلال حبشی و خَبَابِ ابْنِ أَرْث<sup>(۱)</sup>. مفسران در تفسیر این آیه همین مطلب را به نحوی تکرار می‌کنند و یادآور می‌شوند که اظهار کفر برای رهایی از

۱. مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۳۸۸ - الکشاف عن حقائق التنزیل، ج ۲، ص ۴۳۰.

شر، کفر نیست؛ زیرا محل ایمان، قلب و خرد است و ایمان با اکراه به خرد و دل مؤمن راه نمی‌یابد و تنها می‌تواند ظاهر و رفتار او را با خود همراه کند<sup>(۱)</sup>.

۲. «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»<sup>(۲)</sup>.

### جمعیت‌های

سری از مکتب

«هدف وسیله را

توجیه می‌کند»

بهره می‌گیرند و

به هر نوع شرارت

دست می‌زنند تا

به هدف برسند

در حالی که فرد

تقیه‌کننده تنها در

صدد حفظ جان و

مال و عقیده

درست خود

است.

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را ولی و سرپرست

خود برگزینند. هر کس چنین کند، پیوندی با خدا ندارد - مگر این که

از آن‌ها بپرهیزد و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کند - خداوند شما

را از نافرمانی خود برحذر می‌دارد و بازگشت همگان به سوی

خداست.

شاهد گفتار ما استثنایی است که در جمله «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا

مِنْهُمْ تَقَاةً» آمده است و این استثنا از آغاز آیه است. توضیح این

که در آغاز آیه هر نوع پیوند دوستی و یا سرپرستی با کافران را

ممنوع می‌شمارد و یادآور می‌شود که هر کس چنین پیوندی

داشته باشد، رابطه او با خدا قطع می‌شود. آن‌گاه به استثنای

گروهی می‌پردازد که از روی تقیه با آنان مدارا می‌کنند یعنی

تظاهر به دوستی یا تولای آنان می‌نمایند در حالی که دلشان

برخلاف آن است و این کار، چیزی جز سبوری در برابر ضررهای

احتمالی مخالفان نیست؛ یعنی اگر از طرف کافران مطمئن بودند، هرگز نیازی به این سپر نداشتند.

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۵۷ و تفسیر خازن، ج ۱، ص ۲۷۷ و تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۸۴.

۲. آل عمران: ۲۸.



رازی در تفسیر خود درباره این استثنا می‌گوید: تقیه احکامی دارد. آن‌گاه دو حکم آن را یاد آور می‌شود:

۱. هرگاه فردی که در میان کافران زندگی می‌کند و بر جان و مال خود می‌ترسد ولی با زبان مدارا می‌کند و به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا آن‌ها را دوست دارد درحالی که در دلش خلاف آن است، کار او به حکم این آیه جایز است.

۲. هرگاه انسان به وسیله یک تظاهر زبانی یا رفتاری جان و مال خود را حفظ کند، کار او از نظر شرع ستوده است.

مفسران اسلامی آنجا که به تفسیر این آیه می‌رسند، همگان بر مجموع این مطالب گواهی می‌دهد<sup>(۱)</sup>.

از آن‌جا که بسیاری از کلمات مفسران در توضیح آیه، مضمون و محتوای واحدی دارد، از نقل کلمات آنان، خودداری می‌کنیم. فقط در این میان، تفسیر مراغی درباره آیه، نکاتی را یاد آور شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

او می‌گوید: اساس تقیه، قاعده معروفی است که می‌گویند: «دِرءُ الْمَفَاسِدِ مَقْدَمٌ عَلَى جَلْبِ الْمَصَالِحِ»، «دفع ضررها، بر جلب منافع مقدم است».

آن‌گاه اضافه می‌کند: هرگاه اظهار دوستی با کافران برای دفع شر، مشروع باشد، بنابراین، اگر مصالح ایجاب کند که دولت اسلامی با دولت غیراسلامی قراردادی ببندد که نتیجه آن دفع ضرر یا به دست آوردن منافع باشد، اشکالی نخواهد داشت<sup>(۲)</sup>.

۳. «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ

۱. می‌توانید به این تفاسیر مراجعه کنید: کشاف، ج ۱، ص ۴۲۲ - مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۳ - تفسیر نسفی در حاشیه تفسیر خازن، ج ۱، ص ۲۷۷ - روح المعانی، ج ۳، ص ۱۲۱ - محاسن التأویل، ج ۴، ص ۸۲.

۲. تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۳۶.

بَعْضُ الَّذِي يَعِدُّكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُشْرِفٌ كَذَّابٌ»<sup>(۱)</sup>.

«مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت، گفت: آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید پروردگار من الله است؟ در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان

هرگاه انسان به وسیله یک تظاهر  
زبانی یا رفتاری جان و مال خود  
را حفظ کند، کار او از نظر شرع  
ستوده است.

برای شما آورده است. اگر دروغ‌گو باشد، دروغش  
دامن خودش را خواهد گرفت، و اگر راست‌گو باشد،  
برخی از عذاب‌هایی که وعده می‌دهد، به شما خواهد  
رسید. خداوند کسی را که اسراف‌کار و بسیار دروغ‌گو  
باشد، هدایت نمی‌کند».

شاهد گفتار ما، در آیه، جمله «یکتم ایمانه» است، و این، حاکی از آن است که این  
فرد، در حالی که در دل، ایمان کامل به خدا و رسالت موسی داشت، ولی در ظاهر با  
آن‌ها همکاری می‌کرد تا بتواند در سایه این سپر، حقایقی را برای آنان در لباس بی‌طرفی،  
القا کند. هرگاه شما آیات مربوط به مؤمن آل فرعون را که از آیه ۲۸ سوره غافر شروع  
می‌شود و در آیه ۴۴ پایان می‌پذیرد مطالعه کنید، از آثار سازنده تقیه کاملاً آگاه می‌شوید.  
او در سایه تقیه، توانست موسای پیامبر را از چنگال آنان برهاند، زیرا آن‌گاه که شورای  
امنیتی دربار فرعون تصمیم به قتل او گرفت، او فوراً موسی را آگاه کرد و چنین گفت:

«.. قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَا تَمْرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُونَكَ فَأَخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ»<sup>(۲)</sup>

«.. گفت: ای موسی سران قوم برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند، فوراً شهر را ترک کن  
من از خیرخواهان تو هستم».

شگفت اینجاست که موسی از راستگویی این مرد آگاه بود و فوراً مصر را ترک  
کرد و به مدین رفت.

۴. «وَإِذْ أَعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَنْبَغِدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ

رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا»<sup>(۱)</sup>.

«به آن‌ها (اصحاب کهف) گفتیم: هنگامی که از آنان و آنچه که جز خدا می‌پرستند کناره‌گیری کردید، به غار پناه ببرید که پروردگارتان سایه رحمتش را بر شما می‌گستراند و در این امر، وسایل آسایش شما را فراهم می‌سازد».

داستان اصحاب کهف برای قرآنیان معروف و آشناست. آنان درحالی که به جرگهٔ موحدان پیوسته بودند و مدتی در جمع بت‌پرستان می‌زیستند، کسی از ایمان آنان آگاه نبود، ولی تصمیم گرفتند که از آنان جدا شوند و از شهر بیرون بروند. جملهٔ «وَإِذْ اعْتزَلْتُمُوهُمْ» حاکی از آن است که مدت‌ها با آنان هم‌زیستی داشته‌اند و بعداً حساب خود را از آنان جدا کردند. مسلماً دوران هم‌زیستی آنان به صورت تقیه بوده، در غیر این صورت کشته می‌شدند، به همین سبب وقتی از آنان جدا شدند، ندایی بر ضد آنان به شرح زیر سر دادند:

«..فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا»<sup>(۲)</sup>.

«...گفتند پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است، هرگز غیر از او خدایی را نمی‌پرستیم؛ اگر چنین کنیم سخن به گزاف گفته‌ایم».

قرآن سرگذشت آنان را با تجلیل و تمجید بیان می‌کند و این حاکی از آن است که عمل آنان مورد پذیرش خدا بوده است.

۲. کهف، ۱۴.

۱. کهف، ۱۶.